



همکاری دفاعی اروپا و کره جنوبی

با تداوم تهاجم روسیه که امنیت شرق و شمال اروپا را برهم زده است، هیچ کشوری به اندازه کره جنوبی نمی‌تواند با این وضعیت همدلی کند. سئول که در برابر همسایه‌ای مسلح به سلاح هسته‌ای و در آن سوی یکی از نظامی‌ترین مرزهای جهان قرار دارد، سال‌هاست بر راهبردی دوگانه تکیه کرده است: تقویت بازدارندگی در داخل و ایجاد شرکای راهبردی در خارج. بااین‌حال، در سال‌های اخیر پویاترین شرکات‌های کره جنوبی نه در آسیا یا آن سوی اقیانوس آرام، بلکه در اروپا، به‌ویژه با لهستان و چند کشور دیگر عضو اتحادیه اروپا شکل گرفته است. ریشه‌های این رابطه در حال تحول به اوایل دهه ۱۹۹۰ بازمی‌گردد، زمانی که موکراتیزه‌شدن کره جنوبی با تعمیق همکاری اروپا هم‌زمان شد. این همکاری در ابتدا بر تجارت متمرکز بود و سپس به شرکاتی راهبردی گسترش یافت که اوج آن امضای مشارکت امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا-کره جنوبی بود. این مرحله تازه با وخامت چشمگیر محیط امنیتی جهانی هم‌زمان شد: اروپا با ادامه تهاجم روسیه به اوکراین روبه‌رو بود و کره جنوبی نیز زیر فشارهای اقتصادی و امنیتی آمریکا و در عین‌حال تهدید فزاینده هسته‌ای شدن کره شمالی قرار داشت.

در این چشم‌انداز در حال تغییر، اروپا و کره جنوبی هر دو در صدد تنوع‌بخشی به شرکات‌ها و تقویت تاب‌آوری از طریق همکاری عمل‌گرایانه بودند. تهاجم روسیه به اوکراین رهبران اروپایی را با معضلی دیرینه روبه‌رو کرد: حمایت از کی‌یف نیازمند منابع مالی و مادی بود که بسیاری از دولت‌ها پس از دهه‌ها کاهش بودجه دفاعی دیگر در اختیار نداشتند. حتی با افزایش بودجه، دولت‌های اروپایی به‌سرعت دریافتند که زیرساخت صنعتی آن‌ها توان تأمین سریع سامانه‌های جدید را ندارد. ظرفیت محدود تولید، شکنندگی زنجیره تأمین و کمبود نیروی کار ماهر مانع پاسخ‌گویی به نیازهای فوری عملیاتی شده است. این وضعیت در اروپا تأمین کنندگان جایگزین گشود. هرچند آمریکا همچنان شرکای اصلی دفاعی اروپاست، اما کره جنوبی نیز به‌عنوان گزینه‌ای معتبر و چابک بر خاسته است. مهم‌ترین نقطه ورود آن به لهستان بود: کشوری که از سال ۲۰۲۲ مجموعه‌ای از قراردادهای بزرگ را با سئول امضا کرده است. این قراردادها با توافق نامه‌های همکاری صنعتی، از جمله تولید و نگهداری محلی سامانه‌ها همراه بود و لهستان را به مرکز منطقه‌ای تولید دفاعی کره جنوبی در اروپا تبدیل کرد. چند عامل در جهش اخیر صادرات تسلیحات کره جنوبی به اروپا نقش داشت که مهم‌ترین آن، فوریت پر کردن شکاف‌های حیاتی در توان دفاعی است. لهستان در خط مقدم افزایش بودجه دفاعی اروپا قرار دارد. ورشو علاوه‌بر تأکید بر بازدارندگی قاطع در برابر روسیه، به دنبال خودکفایی در تولید دفاعی است. بااین‌حال، ظرفیت صنعتی داخلی‌اش برای برآورده کردن نیازهای کوتاه‌مدت کافی نبوده و آن را مجبور کرده است به تأمین کنندگان خارجی با توان تحویل سریع و تمایل به تولید بومی روی آورد. کره جنوبی پیش از ۲۰۲۲ نیز شریک آشنای لهستان بود. بنابراین هنگامی که لهستان تصمیم گرفت مدرن‌سازی ارتش را شتاب دهد، سئول به دو دلیل انتخابی منطقی بود: توان تحویل سریع و آمادگی برای همکاری بلندمدت در تولید مشترک. سرعت تحویل تجهیزات کره جنوبی چشمگیر بوده است. اما موفقیت کره جنوبی تنها به دلیل سرعت تحویل نیست؛ بلکه بر سازگاری طراحی و مقرون‌به‌صرفه‌بودن آن نیز تکیه دارد. سئول به‌طور نظاممند استانداردهای ناتو را در سامانه‌های خود به کار گرفته است و همین امر، صادرات به کشورهای غربی را تسهیل کرده است. به علاوه، سامانه‌های دفاعی کره جنوبی معمولاً بسیار ارزان‌تر از نمونه‌های آمریکایی یا اروپایی است و همین امر آن‌ها را در مناقصات حساس به هزینه، رقابتی‌تر می‌کند.

تولیدکنندگان تسلیحاتی کره جنوبی نیز شرایط سخاوتمندانه‌ای برای مشارکت صنعتی، از جمله مونتاژ محلی و انتقال فناوری دارند؛ امری که برای شوریهایی مانند لهستان که در پی توسعه ظرفیت صنعتی است، بسیار جذاب است. این رویکرد منعطف در تضاد با مدل‌های سخت‌گیرانه‌تر برخی تولیدکنندگان اروپایی است و به افزایش اعتبار سئول به‌عنوان تأمین‌کننده‌ای راهبردی، و نه صرفاً یک منبع موقت تجهیزات، منجر شده است. گسترش روابط دفاعی با کره جنوبی از منظر سیاسی نیز مزایایی دارد. همکاری با شریکی غیرعضو ناتو و از جغرافیایی دور مانند کره جنوبی، خطر اندکی در خصوص رقابت درون‌اتلافی به دنبال دارد. در عین حال همکاری میان موکراسی‌های دو منطقه را تقویت می‌کند و با تلاش‌های گسترده‌تر اروپا برای تنوع‌بخشیدن به شرکات‌های راهبردی فراتر از ترانس‌آتلانتیک همسواست.



بین‌الملل



آرمین منتظری

دبیر گروه دیپلماسی و بین‌الملل

در هر کشوری، وقتی نرخ مرگ و میر به نسبتی از نرخ زاد و ولد کمتر شود، این مسئله یک آسیب جدی برای قدرت ملی آن کشور محسوب می‌شود و اگر وضعیت به شکلی پیش برود که تعداد افراد مسن و سالمند از افراد جوان بیشتر شود، باید گفت که یک فاجعه بزرگ رخ خواهد داد. اینها فرض‌هایی است که همواره مطرح شده است. در ایران هم چند سال است که در این باره زیاد سخن گفته می‌شود و دولت‌ها هم برای تشویق مردم به فرزندآوری، برنامه‌هایی را اجرا کرده‌اند اما به نظر می‌رسد که این باورهای رایج باید دقیق‌تر بررسی شوند چراکه لزوماً صحیح نیستند. نخست اینکه به‌طور حتم تعداد جمعیت هر کشوری یکی از مؤلفه‌های قدرت آن کشور محسوب می‌شود اما این فرض لزوماً به این معنا نیست که تعداد زیاد جمعیت سالخورده، حتماً به معنای تضعیف قدرت ملی آن کشور در آینده قابل پیش‌بینی است. بررسی تاریخی روندهای جمعیتی در طول قرن بیستم نشان می‌دهد که ساختارهای جمعیتی دیگر پارامتر خیلی دقیقی برای سنجش دقیق قدرت ملی کشورها نبوده و حتی گاهی گمراه‌کننده نیز بوده است. برای مثال در سال ۱۹۳۳ بحث کاهش جمعیت و عواقبش خیلی در آلمان داغ شد و دولت وقت آلمان خیلی از کاهش جمعیت ترسید چون فکر می‌کرد که قرار است آلمان در مسیر زوال قرار بگیرد اما فقط چند سال بعد از آن همین آلمان، تقریباً اروپا را فتح کرد. ضمن اینکه بررسی‌ها نشان می‌دهد در قرن بیستم خیلی از جمعیت‌شناسان نتوانسته‌اند به‌طور دقیق نرخ باروری و نرخ سالخوردگی جمعیت کشورها را پیش‌بینی کنند. مثلاً در دهه ۱۹۶۰، جمعیت‌شناسان آمریکایی از افزایش بیش از حد جمعیت آمریکا می‌ترسیدند اما اواخر دهه ۱۹۷۰، همین جمعیت‌شناسان مدام در باره رکود زاد و ولد و کاهش نرخ‌شد جمعیت آمریکا می‌نوشتند که تقریباً تا آخر دهه ۱۹۹۰ ادامه داشت. یعنی حتی جمعیت‌شناسان آمریکایی در پیش‌بینی سمت‌وسوی جمعیتی آمریکا اشتباه کردند. به‌طور کلی می‌توان گفت مسئله جمعیت یک مسئله نسبتاً پیچیده است و نیاز به بررسی خیلی دقیق دارد.

آلمان سال ۱۹۳۳

براساس نمودارهای جمعیتی دهه ۱۸۷۰، نرخ زاد و ولد در همه کشورهای غربی رو به کاهش بوده است. این کاهش دلایل زیادی داشته اما سه دلیل خیلی مهمتر از بقیه بوده‌اند. اولین دلیل، انقلاب صنعتی بود. تا قبل از انقلاب صنعتی داشتن فرزند برای هر خانواده‌ای یک مزیت اقتصادی محسوب می‌شد. در واقع به فرزند به عنوان نیروی کار نگاه می‌شد اما انقلاب صنعتی این روند را تغییر داد. چون همه چیز به سمت صنعتی شدن و ماشینی شدن حرکت کرد. بنابراین فرزند بیشتر داشتن لزوماً بازده اقتصادی نداشت و سرمایه‌گذاری خوبی محسوب نمی‌شد. دلیل دوم، ورود تعداد خیلی بیشتری از جمعیت زنان به حوزه اشتغال بود. زن‌ها تا قبل از این صرفاً مشغول فرزندآوری و کارهای خانه‌داری بودند اما رفته‌رفته زن‌ها هم وارد بازار کار شدند بنابراین دیگر وقت نمی‌کردند به فرزندآوری فکر کنند و سومین دلیل، پیشرفت علم در خصوص پیشگیری از بارداری بود. این مسئله باعث شد که زن‌ها این توانایی را پیدا کنند تا خودشان در چرخه تولیدمثل خانواده نقش کنترلی داشته باشند. بنابراین این سه عامل اصلی در کنار عوامل دیگر، رشد جمعیت را کم و کمتر کرد.

انقلاب صنعتی، دوره رشد اقتصادی زیادی داشت. البته معمولاً هر دوره رونقی یک دوره رکود هم دارد و این مسئله در خصوص انقلاب صنعتی هم رخ داد. اواخر قرن نوزدهم، دوره رونق اقتصادی انقلاب صنعتی به رکود خودش نزدیک شد. درست در همین وضعیت بود که یک دولت جدید و متحد در آلمان در سال ۱۸۷۱ ظهور کرد. آلمان به نسبت کشورهای دیگر اروپایی نتوانست خیلی زود به منافع اقتصادی انقلاب صنعتی برسد اما تا اواخر قرن نوزدهم نتوانست عقب‌ماندگی‌اش را جبران کند. از سال ۱۸۷۱ تا سال ۱۹۱۴، جمعیت آلمان تقریباً ۲۷ میلیون نفر زیادت‌ر شد؛ یعنی حدود ۶۶ درصد افزایش؛ از ۴۱ میلیون نفر به ۶۸ میلیون نفر. سال ۱۸۷۰ وقتی که جنگ فرانسه و پروس شروع شد، بالانس نیروی انسانی نظامی بین آلمان و فرانسه تقریباً مساوی و برابر بود اما در آستانه شروع جنگ جهانی اول، جمعیت آلمان تقریباً ۶۸ میلیون نفر بود. یعنی یک‌سوم بیشتر از جمعیت فرانسه. نکته مهم این است که وقتی آلمان برای جنگ جهانی اول سرباز بسیج می‌کرد، جمعیت مردان جوان بین ۲۰ تا ۲۴ ساله، حدود ۷ میلیون نفر بود اما این جمعیت در فرانسه ۴ میلیون نفر بود. همین جمعیت آلمان تا حد زیادی باعث شد که توانایی آلمان برای اینکه به‌طور هم‌زمان بتواند با امپراتوری بریتانیا، فرانسه و روسیه بجنگد، زیاد شود. آلمان تقریباً در جنگ جهانی اول پیروز می‌شد و اگر آمریکا وارد جنگ جهانی اول نمی‌شد، آلمان پیروز شده بود اما در نهایت بعد از دخالت آمریکا، آلمان دو و نیم میلیون کشته نظامی و غیرنظامی داد و ۴ درصد از جمعیتش را از دست داد و در نهایت شکست خورد.

آلمان علاوه بر این تلفاتی که در جنگ داد، درست مثل کشورهای پیشرو انقلاب صنعتی، مسیر کاهش نرخ زاد و ولد را آغاز کرد. نرخ باروری آلمان از سال ۱۸۸۳ کاهش بود اما باز هم به‌طور کلی نرخ رشد جمعیتش با ۵/۲ فرزند به ازای هر زن، در مقایسه با رقبای اروپایی‌اش مثل بریتانیا و فرانسه همچنان بالا بود. نرخ زاد و ولد در بریتانیا ۴/۶ فرزند به ازای هر زن بود و در فرانسه ۲/۴. بنابراین آلمان همچنان مزیت جمعیتی داشت. وقتی که جنگ جهانی اول تمام شد، جمعیت آلمان لزوماً افزایش نشد. در واقع حتی کاهشش شد و از ۲۵/۹ تولد در هر هزار نفر در سال ۱۹۲۰، به ۱۴/۷ تولد در هر هزار نفر در سال ۱۹۳۳ رسید.

۵۰ سال پیش، جمعیت‌شناسان، سیاست‌مدارها و عامه مردم معتقد بودند که پیرشدن جمعیت آمریکایی، افول قدرت جهانی آمریکا، اگر این تصورات درست بود، قاعدتاً آمریکا نباید به جایی می‌رسید که سال ۱۹۹۰ رسید. در واقع اگر آمریکا را با شوروی آن دوران مقایسه کنیم می‌بینیم که ساختار جمعیتی آمریکا خیلی قوی‌تر بود و همین مسئله بود که در جنگ سرد خیلی به آمریکا کمک کرد. اما در آن دوره هیچ کسی این استدلال‌ها را قبول نداشت. تصور غالب در آن زمان این بود که هرم ناقص جمعیتی، کاهش نرخ زاد و ولد و پیری جمعیت، باعث می‌شود که آمریکا نه تنها در جنگ سرد شکست بخورد بلکه در رقابت بین‌المللی با چین، ژاپن و شوروی از لحاظ نظامی و اقتصادی عقب بماند اما واقعیت این بود که آمریکا در مسیر تبدیل شدن به قدرتی بی‌رقیب حرکت می‌کرد

سال ۱۹۲۶، سازمان ملی آمار آلمان اولین پژوهش خود را درباره کاهش زاد و ولد در آلمان منتشر کرد. یکی از سناریوهایی که در این پژوهش مطرح شده بود این بود که جمعیت آلمان به خاطر تلفاتی که در جنگ جهانی اول داشته و به خاطر کاهش بلندمدت نرخ زاد و ولد، از اوایل سال ۱۹۴۵ شروع به کاهش خواهد کرد. سه سال بعد، سازمان ملی آمار آلمان یک پژوهش جدید انجام داد و پیش‌بینی قبلی خودش را اصلاح کرد و این بار اعلام کرد که آلمان شاهد کاهش خیلی شدید در نرخ زاد و ولد و در نتیجه کاهش شدید جمعیت خواهد بود. از اینجا بود که موضوع کاهش جمعیت بحث روز شد. همه جا بحث از کاهش جمعیت بود. در دهه ۱۹۳۰، آثار هنری و ادبی در انتقاد از نابودی جمعیتی آلمان منتشر شد. همه درباره انحطاط جمعیتی آلمان صحبت می‌کردند. موضوع سقط جنین و کنترل بارداری نیز دوباره مطرح شد. بحث بر سر این بود که آیا سقط جنین و کنترل بارداری باید قانونی باشد یا خیر. صحبت از این بود که آیا زن‌ها می‌توانند این اجازه را داشته باشند که از «وظیفه میهنی» خود در قبال کشورشان شانه خالی کنند یا خیر.

در همین دوران بود که این ترس خیلی شدید از کاهش شدید جمعیت به‌بخشی از ایدئولوژی خطرناک حزب کارگران سوسیالیست آلمان به رهبری آدولف هیتلر تبدیل شد و هیتلر در طول مبارزات انتخاباتی به شدت روی موضوع ازدیاد جمعیت تمرکز کرد. البته در آن زمان کاهش نرخ زاد و ولد و ترس از کاهش جمعیت نوعی حس نامانی در جامعه آلمان ایجاد کرده بود؛ به‌طوری که آلمانی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که اگر از سمت شرق دچار تهدید موجودیتی شوند، با آن جمعیت کم نمی‌توانند یک نیروی دفاع ملی قدرتمند داشته باشند. در آن زمان داروینسم هم اوج گرفته بود و آلمانی‌ها معتقد بودند که باید جمعیتی داشته باشند که قدرت بدنی زیادی داشته باشد و به لحاظ فیزیکی بی‌نقص باشد. به همین خاطر بود که مطالعات جمعیت‌شناسی در آلمان به سمت تمرکز روی بحث‌های ژنتیکی و اصلاح‌نژاد حرکت کرد. در سال ۱۹۳۳، نتایج اولین سرشماری آلمان منتشر شد و در این سرشماری برای اولین بار بخش ویژه‌ای به جمعیت یهودی‌های آلمان اختصاص یافت. نازی‌ها به شدت نسبت به اصلاح مشکل باروری در آلمان وسواس داشتند چون معتقد بودند که این مشکل غیرطبیعی است و باید اصلاح شود. بنابراین اصلاح نژادی در آلمان به یک سیاست ویژه در ساختار حکمرانی نازی‌ها تبدیل شد.

جنگ جهانی اول تقریباً یک نسل کامل از جمعیت آلمان را یا از بین برد و یا اینکه به شدت آسیب زد. طبیعی بود که اثرات چنین آسیبی به راحتی از بین نرود. هیتلر و نازی‌ها وقت زیادی نداشتند؛ آنها بلافاصله دست به کار شدند. هیتلر پنج ماه بعد از اینکه به قدرت رسید، سیاست وام ازدواج را اجرا کرد. این وام بین زوج‌ها پخش شد و هر زوجی به تعداد هر یک بچه می‌توانست یک چهارم وام را بازپرداخت نکند. اما این وام صرفاً به زوج‌هایی داده می‌شد که دولت آلمان به این نتیجه رسیده بود که به لحاظ ژنتیکی خالص هستند. از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۸ به یک میلیون و ۱۰۰ هزار نفر وام ازدواج داده شد. به زن‌ها هم گفته شد که بهتر است کار نکنند و مشغول بچه‌داری و تربیت فرزند شوند. قوانین ممنوعیت سقط جنین و ممنوعیت استفاده از ابزارهای کنترل بارداری با شدت و حدت اجرا شد. سیاست‌های نازی‌ها در خصوص افزایش نرخ زاد و ولد توجه



عکس: Gettyimages

آیا باید از کاهش جمعیت ترس داشت؟

بررسی تاثیر کاهش نرخ زاد و ولد بر اقتصاد

همه جهان را جلب کرد اما واقعیت این بود که آسیب بلندمدتی که به ساختار جمعیتی آلمان در بلندمدت وارد آمده بود رانمی‌شد یک‌شبه برطرف کرد. نرخ خالص تولید مثل آلمان در سال ۱۹۳۳، ۰/۷۶ درصد بود؛ سیاست‌های نازی‌ها در خوشبینانه‌ترین حالت توانست این نرخ را تا سال ۱۹۳۸ به ۰/۹۵ درصد برساند. اما سوال این است که آیا این ناموفق بودن آلمان‌ها در افزایش نرخ زاد و ولد باعث کاهش قدرت ملی آلمان شد؟ به‌هیچ‌وجه. کاهش نرخ رشد جمعیت مانع از این نشد که آلمان بتواند ماشین جنگی‌اش را بسازد و هیتلر در نهایت قدرتمندترین ماشین جنگی اروپا تا آن زمان به خودش دیده بود را ساخت و به راه انداخت. کاهش جمعیت آلمان مانع از این نشد که آلمان به شکلی برق‌آسا به لهستان حمله کند و بعد هم تا خود پاریس پیشروی کند. در واقع در جریان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۴۲ آلمانی‌ها در همه جبهه‌ها پیروز شده و مشغول پیشروی بودند. قدرت آلمان که دچار عارضه کاهش جمعیت نبود انقدر زیاد بود که ترکیب جمعیت ارتش‌های آمریکا، شوروی و بریتانیا در کنار هم لازم بود تا بتواند آلمانی‌ها را شکست دهد.

در واقع، در سال ۱۹۲۶، آلمان نگران بود که سابقه ۵۵ ساله‌اش به عنوان یک دولت-ملت متحد به خاطر کاهش نرخ زاد و ولد، پیر شدن جمعیت و حمله اسلاوها از سمت شرق، شکست بخورد اما این وضعیت جمعیتی نه تنها قدرت آلمان را تضعیف نکرد بلکه عوامل دیگری نظیر قدرت نظامی و توسعه زیرساخت‌های صنعتی باعث شد آلمان به قدرتمندترین کشور اروپا تبدیل شود. ضمن اینکه باورهای رایج درباره اثرات فاجعه‌بار کاهش جمعیت حتی به نازی‌ها کمک هم کرد. این باورهای اشتباه باعث شد که نازی‌ها خیلی ماهرانه از این باورها سوءاستفاده کرده و به قدرت برسند و نوعی حمایت ملی برای اقدامات نظامی‌شان به دست آوردند و کل جمعیت آلمان را به جمعیتی که میل کشورگشایی دارد تبدیل کنند.

آمریکا دهه ۱۹۸۰

دهه ۱۹۷۰ دهه سختی برای آمریکا بود. جنگ ویتنام پایان خوبی برای آمریکا نداشت. رسوایی واترگیت باعث شد ریچارد نیکسون از ریاست جمهوری استعفا کند و جنرال خلیج تونکین که لیبندون جانسون در آن دست داشت، به مشروعیت سیاسی دولت آمریکا به شدت آسیب زد. بدهی آمریکا تقریباً سه برابر شده بود و از ۳۷۱ میلیارد دلار در اوایل دهه ۱۹۷۰ به ۹۰۸ میلیارد دلار در اواخر این دهه رسیده بود. جنگ در خاورمیانه هم باعث افزایش قیمت نفت شده بود. نرخ تورم در آمریکا تا سال ۱۹۸۰ به ۱۴ درصد رسید و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را کم‌باقی ماند. در ایران هم انقلاب شده بود و محمدرضا پهلوی به عنوان مهم‌ترین متحد آمریکا در خاورمیانه سرنگون شده بود. خلاصه اینکه در این دهه همه چیز برای آمریکا بد و فاجعه‌بار بود.

اواخر دهه ۱۹۷۰، رونالد ریگان با شعار «دوباره آمریکا را بزرگ می‌کنم»، در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد. در آن زمان آمریکا گرفتار رکود تومری بود و چشم‌انداز در خصوص آینده مبهم و مملو از عدم قطعیت بود. در این دوره بود که جمعیت‌شناسان آمریکا شروع به هشدار دادن درباره روند نزولی جمعیت آمریکا کردند. سالی که ریگان به ریاست جمهوری رسید، نرخ زاد و ولد در آمریکا به ۱/۷۶ رسید بود. نرخ زاد و ولد در آمریکا از اوایل قرن بیستم روند صعودی